

نظریه ساختاریابی و شکل‌گیری دولت استبدادی رضاشاه در ایران

محمد عابدی اردکانی^{1*}، فرزاد آذرکمند²

(تاریخ دریافت: 92/11/12، تاریخ پذیرش: 93/8/7)

چکیده

از زمان پیدایش دولت مدرن در ایران توسط رضاشاه تاکنون، روی‌کردهای مختلفی دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری یا ماهیت آن مطرح شده است. اما از میان آن‌ها، دو روی‌کرد برجسته‌تر و مهم‌تر است که به‌نوعی درمقابل هم قرار می‌گیرند: یکی روی‌کرد «سلطانیسم» است که مدافعان آن به پیروی از ماکس وبر، دولت رضاشاه را حالت خاص و افراطی از پاتریمونیالیسم (پدرسالاری) می‌دانند و نگاهی نخبه‌گرایانه (کارگزارمحور) دارند؛ دیگری روی‌کرد «دولت مطلقه» است که اغلب بر عوامل ساختاری تأکید و نقش ساختارها را در شکل‌گیری دولت رضاشاه برجسته می‌کند و نقش چندانی برای کارگزار (رضاشاه) قائل نمی‌شود. در این مقاله سعی شده است با استفاده از نظریهٔ «ساختاریابی» گیدنز، به نقش متقابل ساختار و کارگزار در شکل‌گیری دولت استبدادی رضاشاه پرداخته شود. درواقع، ساختاریابی روشی است که به نقش کارگزار در بستر (ساختار) و ارتباط متعامل و متقابل ساختار و کارگزار توجه می‌کند. ازاین‌رو، با کاربرد این نظریه در چگونگی پیدایش دولت رضاشاه، این نتیجه به‌دست می‌آید که

*maa1374@gmail.com

1. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یزد، ایران

2. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد، ایران

هیچ‌یک از این دو دیدگاه نمی‌توانند بیانگر تمام واقعیت باشند؛ بلکه تلفیقی از آن دو بهتر می‌تواند شکل‌گیری دولت رضاشاه را تحلیل کند.

واژه‌های کلیدی: دولت استبدادی، رضاشاه، کارگزار، ساختاریابی، ایران.

1. مقدمه

درباره شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه رویکردهای گوناگونی از قبیل «شبه‌مدرنیسم مطلقه و استبدادی»، «دولت وابسته»، «دولت مطلقه»، «سلطانیسم» و «دولت رانتیر یا تحصیل‌دار» مطرح شده (حاتمی، 1386: 64-107) که با وجود اختلاف‌نظرهای چشم‌گیر در آن‌ها، اشتراکشان در آن است که دولت رضاشاه به دلایل بی‌شماری از جمله ایجاد ارتشی نو، احیای ناسیونالیسم ایرانی، شکل‌گیری دولت متمرکز با دیوان‌سالاری جدید، سرکوب شورش‌های محلی و مبارزه با عناصر الیگارشی ماقبل مدرن نظیر حاکمان قاجار، اولین دولت مدرن در ایران به‌شمار می‌رود. از میان آن‌ها، دو رویکرد «دولت مطلقه» و «سلطانیسم» از همه برجسته‌تر و مهم‌ترند. رویکرد نخست در به‌وجود آمدن دولت رضاشاه، بر اهمیت ساختارها تأکید می‌کند و ساختارها را در پدید آمدن آن مهم می‌داند؛ درمقابل براساس رویکرد دوم، کارگزار (رضاشاه) در شکل‌گیری و استمرار دولت نقش اساسی دارد.

ادعای اصلی مقاله آن است که «چون این دو رویکرد در تحلیل شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه به‌ترتیب بر ساختار و کارگزار تأکید می‌کنند، هیچ‌یک از آن دو به‌تنهایی نمی‌توانند بیانگر تمام واقعیت باشند». بنابراین، در تحلیل پیدایش یا ماهیت و عمل‌کرد دولت رضاشاه باید به رابطه میان ساختار و کارگزار و تعامل آن دو توجه کرد. به‌طور کلی، درباب مسئله ساختار - کارگزار سه نظریه وجود دارد: نظریه اول به اولویت و اهمیت ساختار درمقابل کارگزار و نظریه دوم به اولویت و اهمیت کارگزار در برابر ساختار معتقد است؛ اما نظریه سوم می‌کوشد بر دوگانه‌انگاری ساختار و کارگزار چیرگی یابد و رابطه دوجانبه آن‌ها را بررسی کند (حقیقت، 1387: 450-499). درواقع، نظریه سوم نظریه بینابین است که به نقش متقابل ساختار و کارگزار توجه می‌کند.

البته، درمورد ماهیت دقیق رابطه ساختار و کارگزار و چگونگی تعامل آن‌ها میان نظریه‌های دسته سوم اختلاف هست و به همین دلیل، آن‌ها به شکل‌های مختلفی از قبیل «نظریه ساختاریابی»، «ره‌یافت واقع‌گرایی انتقادی»، «ره‌یافت استراتژیک - نسبی» و «نظریه سازه‌انگاری» نمایان شده‌اند. در این مقاله، نظریه ساختاریابی به عنوان چارچوب نظری تحقیق انتخاب شده است؛ زیرا به‌باور نگارندگان به‌کمک این نظریه، باوجود انتقادهایی که بر آن وارد است، بیش از سایر نظریه‌ها یا ره‌یافته‌ها می‌توان چگونگی شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه را توضیح داد.

با این ملاحظات، مقاله حاضر حول دو سؤال اساسی شکل گرفته است: 1. ضعف‌های دیدگاه‌های «دولت مطلقه» و «سلطانیسم» که در توضیح شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه به‌ترتیب بر ساختار و کارگزار تأکید می‌کنند، کدام‌اند؟ 2. به‌کمک کدام‌یک از نظریه‌ها یا ره‌یافته‌های مربوط به رابطه کارگزار و ساختار می‌توان چگونگی شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه را توضیح داد؟

با توجه به این پرسش‌ها، فرضیه تحقیق عبارت است از: «تأثیر متقابل و متعامل ساختارهای جامعه ایران با اقدامات رضاشاه به‌عنوان کارگزار دولت استبدادی، به شکل‌گیری دولتی متمرکز و یگانه منجر شد که جامعه ایران را به مدرنیزاسیون پیوند داد». بدین ترتیب، اگرچه درست است که ساختار دولت ایران، استبدادی و به‌عبارتی سلطه‌پذیر بود، نباید از اهمیت کارگزار دولت که در مقام کنشگری آگاه و فعال دولتی جدید بنیان نهاد، غافل شد. درواقع، دولت خودکامه ایران حاصل پویایی و رابطه متعامل ساختارهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران با کارگزار (رضاشاه) بود. برای ارزیابی فرضیه مورد نظر، به‌روش کتابخانه‌ای، داده‌های مناسب گردآوری و سپس تحلیل شده است. بنابراین، پژوهش حاضر از نوع اسنادی و تاریخی است که به‌صورت کیفی انجام شده است.

2. مبانی نظری تحقیق

برای مطالعه تغییرات اجتماعی، ازجمله شکل‌گیری و ماهیت دولت‌ها، نظریه‌های متعددی وجود دارد. این نظریات را می‌توان در سه دسته کلی «ساختارمحور»، «کارگزارمحور» و «رابطه

متقابل و تعامل بین ساختار و کارگزار» تقسیم کرد. از نظریه‌های ساختارگرا می‌توان نظریه کارل مارکس را نام برد. برای مثال، وی در تحلیل پدیده انقلاب نظریه اجتماعی - ساختاری بیان کرد که براساس آن، جنبش‌های سازمان‌یافته و آگاهانه برای تغییر انقلاب فقط در جایی و هنگامی موفق می‌شوند که به واسطه وجود تعارض‌ها در مجموعه ساختار اجتماعی، وضعیت انقلاب عینی وجود داشته باشد (گلدستون، 1387: 102). در سوی دیگر می‌توان از نظریه ماکس وبر یاد کرد که دیدگاهی اغلب نخبه‌گرایانه (کارگزارمحور) دارد. وبر در تقسیم‌بندی سه‌گانه خود از انواع مشروعیت (سنتی، کاریزمایی و قانونی - عقلایی) هرچند به عوامل ساختاری نظیر دین، مناسبات اجتماعی - اقتصادی، فرهنگی، شئون و... توجه می‌کند، به‌نظر می‌رسد در بررسی نوع افراطی مشروعیت سنتی (سلطانیسم) و هنگامی که شخص حاکم به سنت بی‌توجه است، روی‌کردی نخبه‌گرا درپیش می‌گیرد. وبر در بررسی مشروعیت سنتی معتقد است: «در این نوع از سلطه، از سرور و رئیس که مقام ریاست و رهبری خود را مدیون سنت است و به آن مقید می‌باشد، پیروی می‌شود» (1384: 323-324). پس اقتدار سنتی و وابسته به سنت‌های کهن و مشروعیت قدرت کسانی است که بنابه سنت، مأمور اقتدارند (راش، 1381: 59). ولی هنگامی که از سنت‌ها روی‌گردانی می‌شود و مشروعیت حکومت فقط به شخص حاکم متکی است، حکومت جنبه‌ای شخصی پیدا می‌کند. بنابراین از نظر وی، نظامی که به سنت و قانون توجهی نمی‌کند، «سلطانی» است.

در ایران هم عده‌ای از پژوهشگران برای توضیح ماهیت دولت رضاشاه، با بهره‌گیری از نظریه سلطانیسم وبر، دیدگاهی کارگزار محور بیان کرده‌اند. در این دیدگاه، به ویژگی‌های شخص حاکم توجه می‌شود و دولت استبدادی را پدیده‌ای تصور می‌کنند که به اراده شخص حاکم شکل گرفته است. در سوی دیگر، دیدگاه دولت مطلقه وجود دارد که به‌طور کامل با نظریه ساختاری مارکس تطابق ندارد؛ اما پدید آمدن دولت رضاشاه را محصول ساختارهای مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران می‌داند و به‌عبارتی، ساختارها را بر کارگزار مقدم می‌شمارد. در این دیدگاه، عوامل ساختاری در شکل‌گیری دولت خودکامه رضاشاه برجسته می‌شوند و نقش کارگزار کم‌رنگ می‌شود. به‌نظر می‌رسد هر دو نظریه به این دلیل که یک‌سوئگر هستند و نگاهی یک‌طرفه و تقلیل‌گرا به شکل‌گیری دولت رضاشاه دارند، ناقص می‌نمایند.

نظریه‌های دسته سوم که گاه با عناوین دیگر مثل ره‌یافت یا دیدگاه از آن‌ها یاد شده است، از تنوع بیشتری برخوردارند؛ برای مثال می‌توان از ره‌یافت‌های «سازهانگاری»، «واقع‌گرایی انتقادی و مورفوزنتیک»، «استراتژیک - نسبی» یا نظریه «ساختاریابی» نام برد. ره‌یافت سازهانگاری¹ از «آرمان‌گرایی» درمقابل «مادی‌گرایی» و از «ذهنیت‌گرایی» دربرابر «عینیت‌گرایی» دفاع می‌کند. ازاین‌روست که برای مثال، راگی² (5-4: 1998) در تحلیل خود به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها، انگاره‌ها و عقاید اهمیت می‌دهد یا ونت (540: 1386) معتقد است مجموعه‌ای از روش‌ها ساختار خاصی از هویت و منافع را می‌آفرینند. با چنین پس‌زمینه فکری است که حامیان ره‌یافت سازهانگاری بر قوام متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کنند. آن‌ها در بررسی ساختار، ساختار را فقط در ابعاد مادی آن خلاصه نمی‌کنند؛ بلکه بر بعد معنایی و زبانی آن‌ها نیز تأکید می‌کنند. ازاین‌رو، در مطالعه خود جامعه را به‌گونه‌ای درنظر می‌گیرند که کنشگران در آن تعامل دارند و این تعاملات براساس هنجارهایی صورت می‌گیرد که جنبه بین‌الذهانی دارند؛ جامعه به اشخاص و کنشگران قوام می‌بخشد و در عین حال، کارهای اشخاص و کنشگران به آن شکل می‌دهد. ساختارهای هنجاری و انگاره‌ای دست‌کم به همان اندازه ساختارهای مادی در شکل‌دهی به تغییرات سیاسی و اجتماعی مؤثرند (عابدی اردکانی، نادری و شفیعی، 1390: 151). به‌باور سازهانگاران، موجودیت‌های اجتماعی دارای هر دو بعد عینی و ذهنی هستند؛ یعنی علاوه‌بر اینکه دارای بعد مادی‌اند، جدا از دلایل و فهم کنشگران نیستند؛ اما قابل تقلیل به این سطح هم نیستند؛ یعنی همان‌گونه عمل نمی‌کنند که کنشگران می‌پندارند (مهردل، 1387: 1؛ بیلپس و اسمیت، 1383: 541-543).

کوشش دیگر برای تحلیل رابطه بین کارگزار و ساختار مربوط به مارگارت آرچر³ است که خود متأثر از روی بسکر⁴ بوده است. های⁵ (210-211: 1385) این ره‌یافت را «واقع‌گرایی انتقادی و ره‌یافت مورفوزنتیک» نامیده است. به‌نظر آرچر و بسکر، جهان به‌گونه‌ای ساختار یافته است که بر جدایی نموده‌ها از واقعیت دلالت دارد (Archer, 1995: 17). اگر می‌خواهیم واقعیت ساختارمند جهانی را بشناسیم، باید با استفاده از نظریه، از سطح حوزه صوری نموده‌ها یا ظواهر فراتر رویم. به این ترتیب از نظر آرچر، «هستی‌شناسی ژرف» اساس واقع‌گرایی انتقادی است.

ره‌یافت بعدی که به این موضوع پرداخته، «استراتژیک - نسبی» است که باب جسوب⁶ آن را مطرح کرده است. براساس این ره‌یافت، ساختارها و کارگزاران هیچ‌یک به‌تنهایی واقعیت ندارند؛ زیرا هیچ‌کدام جدا از یکدیگر وجود ندارند. وجود آن‌ها نسبی (ساختار و کارگزاری متقابلاً یکدیگر را می‌سازند) و دیالکتیکی (تعامل آن‌ها به جمع جبری عوامل ساختاری و کارگزارانه که جداگانه بررسی و محاسبه شده باشند، تقلیل‌پذیر نیست) است (های، 1385: 212).

آنتونی گیدنز نیز در قالب نظریه «ساختاریابی»⁷ می‌کوشد تا نشان دهد که رابطه ساختار - کارگزار «دیالکتیکی» است، نه «دوگانه» و «دوقطبی». از نظر وی، عاملیت و ساختار را نمی‌توان جدای از یکدیگر تصور کرد؛ آن‌ها دو روی یک سکه‌اند. هر کنش اجتماعی مستلزم ساختار و هر ساختاری مستلزم کنش اجتماعی است. عاملیت و ساختار به‌طرزی تفکیک‌ناپذیر در فعالیت یا عمل‌کرد درحال‌تکوین انسانی درهم بافته می‌شوند (ریتزر، 1389 ب: 301). راه‌حل پیشنهادی وی برای مسئله کنشگر - ساختار با تمرکز بر شیوه‌های عمل اجتماعی به‌دست می‌آید. ساختار هم به‌دست کنشگران انسانی پدید می‌آید و هم وسیله‌ای است که چنین کنشی به‌کمک آن صورت می‌گیرد. ساختارها را انسان‌ها ایجاد می‌کنند؛ در عین حال کنش انسانی توسط ساختارها محدود و امکان‌پذیر می‌شود (کیویستو، 1388: 202). گیدنز برای نشان دادن درست رابطه کارگزار - ساختار می‌گوید:

ما باید جوامع انسانی را مانند ساختمان‌هایی تصور کنیم که در هر لحظه با همان آجرهایی که از آن ساخته شده‌اند از نو ساخته می‌شوند. کنش‌های همه ما از ویژگی‌های ساختی جوامع که در آن پرورش یافته‌ایم و زندگی می‌کنیم تأثیر می‌پذیرند، در عین حال، ما آن ویژگی‌های ساختاری را در کنش‌هایمان دوباره می‌آفرینیم [و تاحدی تغییر می‌دهیم] (1387: 43).

وی در رد دیدگاه‌های عاملیت‌محور می‌گوید: «باید این تصور را نیز رها کنیم که عواملی درکارند که برای تحقق مقاصد تاریخ فرستاده شده‌اند؛ ازجمله این برداشت مابعدالطبیعی که تاریخ "ساخته و پرداخته" محرومان است» (گیدنز، 1382: 39). به نظر او، «تنها راه پیش‌رفت برای از میان برداشتن شکاف بین رویکردهای "ساختاری" و "کنشی" شناخت این واقعیت است که ما در جریان فعالیت‌های هر روزه خود، ساخت اجتماعی را فعالانه می‌سازیم و بازسازی می‌کنیم» (گیدنز، 1387: 766). نظریه ساختاریابی گیدنز کوششی است برای چیره شدن بر دوگانه‌انگاری که به‌عقیده گیدنز، پیوسته دامن‌گیر نظریه‌های دیگر بوده است. این

دوگانه‌انگاری‌ها یا به کنشگران اولویت می‌دهد یا به ساختارهای اجتماعی (کیویستو، 1388: 202). بنابراین، هر کنش اجتماعی از جانب کنشگران درون ساختار رخ می‌دهد و کنشگران به‌عنوان بازیگرانی عقلانی، هم از ساختارها متأثر می‌شوند و هم با تصمیم‌های خود بر آن‌ها اثر می‌گذارند. می‌توان به‌معنای عام‌تر، چنین استدلال کرد که گیدنز به فراگردی نظر دارد که طی آن ساختار و آگاهی ایجاد می‌شوند. با چنین نگاهی به رابطه ساختار- کارگزار است که گیدنز در کتاب *راه سوم: بازسازی سوسیال دموکراسی* می‌خواهد با عرضه «راه سوم»- که به ادعای او فراتر از چپ و راست است- از دوقطبی پنداشتن چپ قدیم (سوسیال دموکراسی) و راست جدید (ناچریسم) فراتر رود (Giddens, 1998). وی هدف سیاست راه سوم را کمک به شهروندان برای یافتن راه خود از میان انقلاب‌های مهم دوران ما یعنی جهانی شدن، دگرگونی در زندگی شخصی و رابطه ما با طبیعت می‌داند (گیدنز، 1386: 73). تحلیل نهایی او آن است که ساختار و کارگزاری دو روی یک سکه‌اند که در هر دو بار فقط یک روی آن را می‌توانیم ببینیم (Giddens, 1984: 9).

نظریه گیدنز دارای نکات قوتی است. برای مثال، این نظریه تاحدودی نقش ساختار و کارگزار را به یک اندازه در شکل‌گیری تحولات مؤثر می‌داند یا براساس این نظریه، انسان‌ها به‌عنوان موجوداتی فعال و صاحب اختیار می‌توانند درون بستر و ساختاری که قرار دارند، راه‌های متفاوتی را انتخاب کنند. قائل بودن به رابطه متقابل ساختار- کارگزار به این دلیل است که هسته اصلی سازمان اجتماعی را کنش متقابل تشکیل می‌دهد؛ یعنی تعامل مردم با یکدیگر. کنش متقابل سنگ بنای جامعه است و هنگامی که کنشگران به کنش می‌پردازند، رفتارهای یکدیگر را در نظر می‌گیرند (شارون، 1382: 77). هر دیدگاه یا روشی که این جدل را به یک بررسی یک‌بعدی محدود کند، ناقص خواهد بود؛ مقصود از بررسی یک‌بعدی یعنی مطالعه کارگزاران بدون محدوده ساختاری (بیرونی و درونی) یا ساختارها بدون کارگزاران یا بدون توجه به رابطه متقابل آن‌ها (کوزر و روزنبرگ، 1387: 191). در نظریه گیدنز، تأکید می‌شود که در هر موقعیتی باید به اهمیت شرایط و محیط، یعنی محلی که کنش درون آن صورت می‌پذیرد، توجه شود. شرایط می‌توانند بر جهت‌گیری تغییر نیز اثرگذار باشند و آن را به این سو و آن سو بکشانند؛ به این شکل که ممکن است به‌علت برخی شرایط خاص، یک ایده یا

تکنیک جدید در جریان انتشار یا برقراری‌اش تغییر یابد و دگرگونی مورد نظر را به وجود نیارد (روشه، 1386: 33).

البته، از نظریه وی انتقاد نیز شده است. های معتقد است رابطه ساختار و کارگزار را نباید مانند گیدنز دو روی یک سکه دانست؛ بلکه باید همچون فلزات موجود در آلیاژی تلقی کرد که سکه مورد نظر از آن ساخته شده است. از این رو، ساختار و کارگزار اگرچه به لحاظ نظری تفکیک پذیرند، در عمل کاملاً در هم تنیده‌اند (های، 1378: 319). هنگامی که گیدنز در مورد نیاز به فرارفتن از دوگانه‌انگاری ساختار و کارگزاری سخن می‌گوید، حذف‌گراست؛ زیرا با انکار جدایی‌ناپذیری ساختار و کارگزاری، آن دو را به نحوی خطرناک ادغام می‌کند (های، 1385: 205 و 212). بنابراین درحالی که گیدنز به نوعی دوگانگی (پیوند) هستی‌شناختی ساختار و کارگزاری متوسل می‌شود، دوگانه‌انگاری (جدایی) تحلیلی ارائه می‌دهد. اگرچه نظریه گیدنز قابلیت درک چهره دوگانه ساختار و شاید کارگزاری یا عمل را داراست، قادر نیست رابطه درونی میان ساختار و کارگزاری را که مورد نظر گیدنز است، بررسی کند (همان، 200). جسوب هم در انتقاد از این نظریه می‌گوید کنشگران موجوداتی بازندیش و استراتژیک به‌شمار می‌آیند که خود و استراتژی‌های خود را با محیطی که اهداف و نیات آن‌ها باید در چارچوب آن واقعیت یابند، سازگار می‌کنند. ولی آنان به‌هیچ‌روی از بستر و محیط زندگی خود اطلاعات کاملی ندارند. همچنین، بسترهای مورد نظر درحالی که ممکن است کنشگران توانگر را در پیش‌برد منافع خود یاری کنند، به همان اندازه ممکن است موانعی جدی بر سر راه رسیدن کنشگران کم‌توان به نیت استراتژیک خود به‌وجود آورند (های، 1385: 334-335). همچنین، واقع‌گرایان انتقادی نظیر بسکر در انتقاد از گیدنز که رابطه ساختار- کارگزار را به دو روی سکه تشبیه کرده بود، ترجیح می‌دهند ساختار و کارگزار را به‌مثابه دو فلز درون یک آلیاژ بنگرند که سکه از آن تهیه شده است.

به‌باور نگارندگان، باوجود انتقادهای وارد بر نظریه ساختاریابی گیدنز، به‌سبب نکات قوت آن می‌تواند بیش از سایر ره‌یافت‌های اشاره‌شده، موضوع مورد بحث این مقاله، یعنی چگونگی شکل‌گیری دولت رضاشاه یا ماهیت آن را توضیح دهد. به عبارت دیگر، این نظریه به‌عنوان چارچوب مفهومی این مقاله در نظر گرفته شده و تلاش بر آن است تا با بهره‌گیری از آن، جایگاه ساختار و کارگزار در دولت رضاشاه آشکار شود.

3. روی‌کرد سلطانیسم و دولت رضاشاه

اصطلاح «سلطانیسم» را اولین بار خوان‌لینز⁸ در طبقه‌بندی حکومت‌های غیردموکراتیک به‌کار گرفت؛ اما این اصطلاح در نظریه سلطه وبر ریشه دارد. وبر در توضیح انواع سلطه سنتی، شکل افراطی پاتریمونالیسم را باعنوان سلطانیسم معرفی کرده است. با پیدایش ستاد اداری و شخصی سرور، سیادت سنتی به پاتریمونالیسم، و در صورت قدرت بسیار زیاد سرور، به سلطانیسم گرایش پیدا می‌کند. احباب به رعایا تبدیل می‌شوند و حق سرور که تا آن زمان حق والای احباب بود، به حق شخصی سرور بدل می‌شود (آزاد ارمکی، 1391: 314-315؛ قس. شمسینی غیاثوند، 1383: 62). این حق دراصل به همان نحو در تصاحب اوست که هر شیء دل‌خواه دیگر قابل فروش، استفاده و توارث است. اگر سیادت موروثی بدون رعایت سنت بر اختیار و خودکامگی تکیه کرده باشد، سیادت سلطانی نامیده می‌شود. به‌ظاهر، شکل سلطانی موروثی گاهی کاملاً به سنت وابسته است؛ ولی نه هرگز به‌طور واقعی. اما به‌طور عینی فردگرا نیست؛ بلکه حیطه اختیار و خودکامگی در آن توسعه بسیار زیادی یافته است. این امر وجه تمایز سلطانیسم از هر نوع سیادت عقلایی است (وبر، 1384: 370-371). در این نوع نظام، به‌محض اینکه تشکیلات اداری خاندانی از مرحله نظام اداری منفصل عبور کرد، دیوان و مناصب حکومتی به‌سمت سیاست‌های دیوان‌سالارانه متمرکز در امور مذهبی، قضایی و نظامی گرایش پیدا می‌کند. تشکیلات اداری آن به‌طور مداوم پیچیده‌تر و متمرکزتر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که از نظام اولیه خود بسیار فاصله می‌گیرد و به تشکیلات بوروکراتیک مدرن نزدیک می‌شود (زرین‌کوب و پاشازانوس، 1390: 103). در چنین حالتی، اگر نهادهای مدرن همسو با منافع شخصی حاکم باشند، نخبگان سیاسی برکشیده می‌شوند و قدرت در انحصار سلطان مقتدر درمی‌آید. تمایز اصلی میان پاتریمونالیسم و سلطانیسم به چگونگی اعمال سلطه برمی‌گردد؛ به این معنا که در اولی سلطه سنتی است؛ حال آنکه در دومی سلطه اساساً برپایه اراده شخصی اعمال می‌شود. به عبارتی دیگر، هرگاه حاکم پاتریمونال پای خود را از محدودیت‌های سنتی فراتر گذارد و خود را از قیدوبندهای آن کاملاً رها کند، نظام سلطانی شکل می‌گیرد (حاتمی، 1386: 88).

وبر این اصطلاح را برای دولت عثمانی به کار برد. به نظر او، سلطنت نظامی سیاسی است که در آن تصمیم‌های مهم دقیقاً براساس رأی دلخواهانه حاکم گرفته می‌شود. دلخواهانه بودن برای وظایف پایگاهی، حقوق زمین، ارث و دارایی‌ها حالتی مزمن است (ترنر، 1387: 214). با این اوصاف، نظریه وبر به این دلیل که شکل‌گیری قدرت را تا حدود زیادی وابسته به افزایش قدرت شخص می‌داند و از این رو ممکن است در طی افزایش قدرت، زندگی و مرگ حکومت به شخص سلطان بستگی داشته باشد، می‌تواند نظریه‌ای کنش‌محور یا کارگزار تلقی شود. درواقع، جایگاه کلاسیک نظام سلطانی خاور نزدیک بود و شاید به همین دلیل، وی برای توصیف این نظام اصطلاح «سلطانیسم» برگرفته از زبان عربی را برگزید. از نظر وی، نظام سلطانی برپایه حکومت شخصی استوار است؛ اما انگیزه وفاداری به فرمان‌روا را نه ایدئولوژی‌ای که در او تجسم یافته یا توسط او بیان می‌شود، نه رسالت شخصی و منحصر به فرد و نه هیچ فرهنگ‌ای پدید نمی‌آورد؛ بلکه آمیزه‌ای از ترس و پاداش‌هایی که به همدستانش می‌دهد، وفاداری آن‌ها را برمی‌انگیزد (شهابی و لینز، 1380: 20-21). بنابراین، تمایز اساسی نظام سلطانی از دیگر نظام‌های خودکامه موروثی، گرایش سلطان به فارغ شدن از قیدوبند سنت و اعمال قدرت فردی به شکل مدرن و متمرکز است. شخص حاکم با تکیه بر منابع جدید قدرت، سنت و عرف و قانون را نادیده می‌گیرد. در مجموع، آنجا که اقتدار حاکم از سنت‌ها فراتر می‌رود و در عمل قائم به شخص است، باید مفهوم سلطانیسم را به کار برد؛ یعنی اینکه فرمان‌روا دیگر به سنت‌ها پای‌بند نیست؛ هرچند مشروعیتش را از سنت‌ها گرفته باشد (منوچهری، بی تا: 13).

از آنجا که محققان برای توضیح نظام‌های سیاسی اقتدارگرایی شخصی سامان یافته از رویکرد سلطانیسم استفاده می‌کنند (آزاد ارمکی، 1391: 215-216)، می‌توان این رویکرد را در مورد چگونگی شکل‌گیری دولت رضاشاه به کار گرفت؛ همان‌طور که برای مثال، شهابی و لینز (1380) به کار گرفته‌اند. به نظر آن‌ها، با توجه به اینکه مهم‌ترین معیار نظام‌های سلطانی آن است که حاکم دارای امکانات نامحدود برای اعمال قدرت است، دوره حکومت سلطانی رضاشاه سال‌های 1312-1320 بوده است. در این دوره، رضاشاه به تمرکز بیشتر قدرت و تشدید خودکامگی پرداخت. در این دوران، رضاشاه به «ریاکاری قانونی» متوسل شد. برای مثال، به ظاهر برگزاری انتخابات را پذیرفت؛ ولی در عمل با خودکامگی، همه مخالفان را کنار

زد و حتی نتیجه انتخابات را نادیده گرفت. وضع خاص انتخابات در ایران از دوره ششم تا سیزدهم و طنز مشهور مدرس درباره انتخابات مجلس هفتم را می‌توان تأییدی بر گفته‌های لینز و شهابی دانست (حاتمی، 1386: 92).

«شخص‌گرایی» از دیگر ویژگی‌های این دوران است. رضاشاه در دوره مورد نظر هم دچار خودبزرگ‌بینی می‌شود و هم دودمان‌گرایی. او آرزوی فره‌مندی و خلق القاب و عناوین برای خود دارد تا به گمانش، خود را جاودانه کند. با نام‌گذاری بعضی مکان‌ها به اسم خویش (برای مثال نام‌گذاری دو شهر رضائیه و پهلوی) در پی رسیدن به همین هدف بود (شهابی و لینز، 1380: 35-36). «فساد مالی» رضاشاه را نیز نباید از یاد برد. او در این دوره، کشور را همچون ملک خصوصی خود می‌دانست که در آن مرزهای میان خزانه عمومی و ثروت شخصی فرمانروا نامشخص است. او و همدستانش منابع مالی عمومی را آزادانه تصاحب و انحصارهای سودآور ایجاد کردند. وی زمانی که در 1304 به سلطنت رسید، نه ملکی داشت، نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانک‌های خارج؛ ولی 25 شهریور 1320 که به‌اجبار از سلطنت کناره‌گیری کرد، با تملک حاصل‌خیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط، بزرگ‌ترین مالک کشور ایران به‌شمار می‌رفت و با در دست داشتن ذخایر نقدی در بانک‌های انگلیس، آمریکا و آلمان، یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود (جامی، 1377: 95). در پی چنین اقداماتی، رضاشاه که ابتدا از حمایت بسیاری از مردم برخوردار بود، با سلطانی شدن نظام، حمایت‌های اجتماعی‌اش را ازدست داد و به‌گونه‌ای فزاینده، بر ترکیبی از ترس و پاداش متکی شد (شهابی و لینز، 1380: 49)؛ در نتیجه به نیروهای خارجی اتکا کرد (منوچهری، 1376: 13) و بدین گونه این نظام سلطانی، مثل همه نظام‌های سلطانی و از جمله نظام سلطانی پسرش، به‌شدت مشروعیت سستی‌اش را ازدست داد و آسیب‌پذیر شد (حجاریان، 1374: 46).

کار شهابی و لینز را به‌نوعی کاتوزیان ادامه داده است. وی نیز معتقد است:

در نظام سلطانی قدرت فرمانروا در اوج خود است، دیوان‌سالاری و نیروی نظامی ابزار کاملاً شخصی حکمران است و در راه منافع و امیال او به‌کار گرفته می‌شود. اما در نظام سلطانی، سلطه دراصل براساس تشخیص و به‌دل‌خواه و مبتنی بر رأی و اختیار حاکم است که آن را از دیگر شکل‌های نظام اقتدارگرا جدا می‌کند (همایون کاتوزیان، 1379: 12).

به نظر وی نیز دوره حکومت سلطانی رضاشاه 1312-1320 بود. در این دوران، وی برای تثبیت قدرت و ثروتش به اقدامات خودخواهانه و خودسرانه دست زد؛ هرگاه تصمیم می‌گرفت کسی را سرکوب کند، همان کار را انجام می‌داد؛ در رفتارهایش بی‌پرده بود و هرچند می‌توانست آزاردهنده، متکبر یا حتی بی‌ادب باشد، چنان توانی در پنهان نگه داشتن نقشه‌ها و کینه‌هایش داشت که هر وقت آن‌ها را برملا می‌کرد، همه را شگفت‌زده می‌نمود (همایون کاتوزیان، 1384: 252)؛ نه وساطت کارساز بود و نه تحصن؛ کمتر کسی جرئت می‌کرد از رضاشاه تقاضای گذشت کند؛ چون می‌ترسید خشم و کج‌خیالی او متوجه خودش شود. هدایت که هم رئیس‌الوزرا و هم پیرمرد محترم و بی‌آزاری بود، چندبار سعی کرد و فقط در یک مورد موفق شد جان کسی را نجات دهد (همایون کاتوزیان، 1380: 422). سقوط تیمورتاش هم جنبه نمادین داشت و هم نشانه بیماری بود. نمادین بودن آن به این دلیل بود که وی تا آن زمان دومین شخصیت قدرتمند کشور به‌شمار می‌رفت و توانسته بود اختیارات و قدرت مستقل چشم‌گیری کسب کند؛ از سوی دیگر از بروز بیماری حکایت می‌کرد؛ چون قربانی کردن کسانی که ستون فقرات رژیم تازه را ایجاد کرده بودند، آن هم به‌دست خود آن رژیم، گرایش فزاینده از دیکتاتوری اقتدارگرا به استبداد سلطانی را آشکار می‌کرد (همایون کاتوزیان، 1379: 15).

ملاحظات پیش‌گفته به‌خوبی بیانگر آن است که سلطانیسم روی‌کردی کارگزارمحور است و برای ساختارها و اهمیت آن‌ها در شکل‌گیری و استمرار دولت رضاشاه چندان اعتباری قائل نمی‌شود. بااینکه نکات مثبتی در این روی‌کرد دیده می‌شود، قادر به توضیح دقیق یا درست وقایع نیست؛ زیرا نقش ساختارها و بسترهایی را که کارگزاران درون آن عمل می‌کنند، نادیده می‌گیرد؛ به عبارت دیگر کارگزار را از بستر جدا می‌کند و به‌طور مستقل مورد بررسی قرار می‌دهد. شاید با این نگاه است که نفیسی از کاتوزیان ایراد می‌گیرد. وی معتقد است در نظر کاتوزیان، رژیم پهلوی و رژیم‌های پیش از آن به‌گونه‌ای بررسی شده‌اند که گویی دولت‌ها تافته‌ای جدابافته از ملت ایران و در نتیجه یگانه‌عامل واپس‌ماندگی این کشور بوده‌اند (نفیسی، 1371: 59-60). از نظر نفیسی، بعضی ادعاهای کاتوزیان مانند:

همه مردم ایران درمقابل قدرت عربان برابر بودند و شخص صدراعظم و دارایی‌اش همان قدر دست‌خوش امیال شاه بود که سرنوشت بزرگان کم‌اهمیت‌تر دست‌خوش خواست‌های

نظریه ساختاری و شکل‌گیری دولت استبدادی ... محمد عابدی اردکانی و همکار

صدراعظم و سرنوشت مردم عادی دست‌خوش امیال بزرگان کم‌اهمیت‌تر بود. زندگی و دارایی همه آن‌ها تابع اراده داوری یگانه و برتر، یعنی شاه، بود؛ چهره‌ای از حاکم نشان می‌دهد که تمام کارهای افراد جامعه را زیرنظر دارد و گویا «قادر مطلق» است (نفیسی، 1388: 58). همچنین، در نظریه سلطانیسم، پادشاه و شخص حاکم تجسم کامل دولت معرفی می‌شود؛ در صورتی که این یکسانی خطایی آشکار است. دولت استبدادی خود دارای ویژگی‌هایی است که قابل فروگاهی به شخص حاکم نیست و سیر تاریخی - اجتماعی خاص خود را دارد (بدیع و بوم، 1387: 163).

4. روی‌کرد دولت مطلقه و دولت رضاشاه

این روی‌کرد دولت مطلقه را سرآغاز پیدایش دولت مدرن می‌دانند. منظور از دولت مطلقه حکومتی است که در انتقال جامعه از فئودالیته به سرمایه‌داری اولیه نقش اساسی داشت و به این منظور اصلاحات اقتصادی، اداری، دیوانی و مالی زیادی انجام داد و در منابع قدرت سیاسی و اداری تمرکز ایجاد کرد (حاتمی، 1386: 76). خاستگاه این روی‌کرد اغلب در اروپاست و ساخت چنین دولتی متأثر از تحولات اقتصادی، تکنولوژیکی، فکری و فرهنگی بوده است. برای اولین بار در اروپا بود که دولت مطلقه پس از فروپاشی فئودالیسم به وجود آمد (Wanlass, 1953: 62) و ویژگی‌هایی مانند تمرکز و انحصار وسایل اداره جامعه و منابع و ابزارهای قدرت دولتی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت ملی را در خود نمایان کرد. به طور کلی، فاصله سال‌های 1648 (قرارداد وستفالی) تا 1789م (انقلاب فرانسه) دوران دولت مطلقه در اروپا شناخته شده است (بشیریه، 1374: 301). نکته مهم در مورد این دولت این است که نباید آن را با دولت‌های استبدادی، دیکتاتوری، فردی و توتالیتار یکسان پنداشت. دولت مطلقه صرفاً حکومت بی‌قیدوبند و جبارانه یا ضرورتاً سرکوبگر و ناقض اصول و حقوقی که مبنای اقتدار دولت محسوب می‌شود، نبوده است؛ زیرا پادشاهان مطلقه خود را حافظ نظم، قانون و عدالت می‌دانستند و بیشتر اتباع آن‌ها نیز چنین می‌پنداشتند (حاتمی، 1386: 76).

مدافعان این روی‌کرد به تحولات تاریخی نگاهی ساختاری دارند. برای مارکس، پایه‌گذار این نوع نگاه در غرب، این سؤال مطرح شد که چگونه جامعه اروپایی از ساختار فئودالی به

سرمایه‌داری تبدیل شد. بدین ترتیب، او در تحلیل سیر تحول جوامع غربی و حتی در مطالعات مربوط به شرق، بر مفهوم «فئودالیسم اروپایی» متمرکز می‌شود. وبر نیز در بررسی چگونگی پیدایش سرمایه‌داری در غرب و طرح انگاره سلطه موروثی در شرق، مثل مارکس، از همین مفهوم استفاده می‌کند و اساس مطالعه خود را پویایی ساختاری فئودالیسم قرار می‌دهد (آزاد ارمکی، 1391: 228).

بعدها این تمایل در مارکسیست‌های ایرانی و روسی پیدا شد که وضعیت آسیا و به‌طور خاص ایران را با توجه به نظریه تاریخی مارکسی توضیح دهند. آن‌ها در پاسخ به این سؤال، نظریه‌ها، رویکردها و نظام‌های مفهومی متعددی را انتخاب کرده‌اند؛ اما یکی از اصلی‌ترین آن‌ها نظریه «فئودالیسم ایرانی» است. آن‌ها با اتکا به این مفهوم، مدعی‌اند که در شرق که ایران نیز جزئی از آن است، روابط سیاسی در دولت تمرکز دارد که قلمرو شخصی حاکم مستبد به‌شمار می‌رود و نتیجه‌اش، غیبت مالکیت فئودالی زمین و اشرافیت مستقل زمین‌دار است. تحلیل‌هایی از این نوع معمولاً شامل شرح‌های مفصلی بر فئودالیسم اروپایی است. اغلب، آنچه آن‌ها «واقعیت» تاریخ ایران می‌دانند، فقط جلوه‌ای از همگونی یا ناهمگونی آن با تاریخ اروپاست. مطالعه فرهاد نعمانی، مورخ اقتصادی ایرانی که طرفدار مفهوم شوروی از فئودالیسم ایرانی است، نمونه روشنی از این شیوه تحلیل است. وی در بخش چشم‌گیری از کتاب خود با عنوان *تکامل فئودالیسم ایران (1359)* خصوصیت نظام اجتماعی - اقتصادی فئودالی در اروپا را تشریح کرده است (آزاد ارمکی، 1391: 229-230).

واقعیت آن است که زمینه نظری مشترک این نوع مطالعات مربوط به ایران آن است که تاریخ ایران را برحسب عمل‌کرد و توسعه دولت‌های متمرکز تفسیر می‌کنند. اینجاست که رویکرد دولت مطلقه اهمیت می‌یابد. منشأ تکوین دولت مطلقه در ایران به دوران صفویه برمی‌گردد و در تلاش برای ایجاد دولت ملی از طریق همگونی مذهبی نمایان می‌شود؛ اما نمود عینی‌تر آن در دوره قاجار و کوشش برای نوسازی، مثل تلاش عباس‌میرزا در ایجاد ارتش مجهز یا اقدامات امیرکبیر برای تأسیس دارالفنون بوده است. درمقابل رویکرد سلطانیسم - که بر ویژگی‌های شخص حاکم تمرکز دارد، بیشتر به رابطه حاکم با اتباعش می‌پردازد و سلطان را مستقل از جامعه می‌داند - رویکرد دولت مطلقه در شکل‌گیری دولت و ماهیت آن به ساختارهای جامعه ایران توجه می‌کند. درواقع، طرفداران این رویکرد بر دیرپایی و اثرگذاری

نهادهای اقتصادی و اجتماعی، وضعیت جغرافیایی و ساختارهای ذهنی - روانی در شکل‌دهی به ریخت عمومی حکومت در ایران تأکید می‌کنند. بنابراین به‌طور کلی، بر دو دسته عوامل یعنی «ساختارهای غیرفرهنگی» و «ساختارهای فرهنگی» (روانی - ذهنی) تأکید می‌شود (طباطبایی فر، 1384: 26). برای مثال، سریع‌القلم (1378: 68) بیشتر از تأثیر عوامل فرهنگی به‌عنوان یکی از ساختارهای اصلی جامعه یاد می‌کند و بر این عقیده است که انعکاس فرهنگ سیاسی عشیره‌ای در نظام‌های سیاسی ایران، بازتاب نوعی ساختار سیاسی است که قرن‌ها در ایران وجود داشته است. به‌نظر وی:

آدمیان در نظام کنش و واکنش خود به‌شدت تحت تأثیر ساختاری هستند که بدان عادت کرده‌اند. انسان‌ها خود را به‌شدت با محیط زندگی و ساختار ناشی از آن وفق می‌دهند. ساختار اجازه نمی‌دهد انسان به هر صورتی که می‌خواهد عمل کند، سخن بگوید یا به دیگران تحمیل کند (سریع‌القلم، 1389: 113 - 114).

او بر آن است که علت اصلی تبدیل فرهنگ سیاسی ایران از مشروطه‌خواهی به نظام استبدادی رضاخان، فقدان ساختار فرهنگی لازم برای حرکت در جهت عقلانیت سیاسی بوده است. صرف طرح اندیشه‌های آزادی‌خواهی و مباحث روشن‌فکری، جامعه‌ای به‌سوی عقلانیت سیاسی سوق داده نمی‌شود (سریع‌القلم، 1378: 63). به عبارت دیگر، ویژگی‌های فرهنگ اقتدارگرایانه قرن‌ها در باطن فرهنگی و رفتاری ملت ما نهادینه شده است (سریع‌القلم، 1390: 15). سریع‌القلم (1379: 62 - 63) حتی این بحث را از ایران به خاورمیانه می‌کشاند و می‌گوید وجود «ساختار باورهای فرهنگی و اجتماعی» در آن منطقه باعث شده که مردم برای انتقاد از حکومت اهمیتی قائل نباشند و مسئله مسئولیت و جواب‌دهی هنوز درونی نشده است و به حکومت نه به‌عنوان یک هم‌تراز قانونی، بلکه به‌منزله نهادی برتر از جامعه نگریسته می‌شود. زیباکلام هم در بررسی دولت استبدادی در ایران، بیشتر بر عوامل ساختاری و به‌ویژه ساختار جغرافیایی ایران تأکید می‌کند و شکل‌گیری استبداد را با وضعیت جغرافیایی مرتبط می‌داند. وی معتقد است:

وضعیت جغرافیایی فلات ایران بالطبع بر روی زندگی انسان‌هایی که در طول تاریخ در آن می‌زیسته‌اند تأثیر گذارده و آن را شکل داده است. نوع زندگی، شکل اجتماعات، مناسبات

تولیدی، روابط مردم با یکدیگر، ساختار حکومت و سرانجام پیشرفت یا بالعکس عقب‌ماندگی ما رابطه مستقیمی با شرایط محیطی‌مان پیدا می‌کند (زیباکلام، 1377: 79).

بنابراین اگر دولتی مستبد شکل می‌گیرد، ناشی از رفتارهای کارگزاران دولت نیست؛ بلکه حاصل ساختار جغرافیایی است. همچنین، گراهام فولر (1377: 27) در مطالعه‌ای درباره شکل‌گیری دولت استبدادی، در ایران بر عوامل ذهنی و روانی ایرانیان تأکید می‌کند و می‌گوید ایرانیان به‌طور غریزی به پادشاهی گرایش دارند و فرهنگ روانی مردم عامل شکل‌گیری استبداد بوده و نقش کارگزاران تقریباً تشریفاتی است. چارلز عیسوی (1388: 525-526) هم از کسانی است که در تحلیل مسائل ایران دیدگاهی مشابه دیدگاه‌های ساختاری دارد؛ اما برخلاف دیدگاه‌هایی که بر عوامل فرهنگی، جغرافیایی و اجتماعی تأکید می‌کنند، بر عوامل اقتصادی پای می‌فشارد. عیسوی معتقد است نظام بانکی ایران در آغاز جنگ جهانی اول هنوز مراحل آغازین را می‌گذراند و کاملاً در سلطه منافع انگلیس و روسیه بود. نظام درآمد عمومی ایران، نظیر جوامع ماقبل صنعتی همراه با تاریخ طولانی و پرماجرا، بسیار پیچیده و متغیر بود. منبع اصلی درآمد، مالیات ارضی بود که به‌صورت نقدی و جنسی پرداخت می‌شد. بنابراین، دولت استبدادی رضاشاه که برخلاف دولت قاجار مدرن به‌شمار می‌آمد، پاسخی به این نابسامانی اقتصادی و معیشتی بود.

نویسنده‌ای که به‌طور مشخص با روی‌کرد «دولت مطلقه» تاریخ معاصر ایران به‌ویژه دوران پهلوی را مطالعه کرده، بشیریه است. به‌نظر وی، نخستین دولت مطلقه در ایران دولت رضاشاه بوده است. بشیریه خاستگاه شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری این ساخت دولت مطلقه را از انقلاب مشروطه می‌داند. به‌باور او، مطرح شدن اهدافی مثل ضرورت دستیابی به توسعه اقتصادی، اصلاحات بوروکراتیک، مالی، آموزشی و نوسازی فرهنگی، خواسته‌هایی برخاسته از آن انقلاب بوده است که در نتیجه تکوین دولت مطلقه مجال تحقق می‌یافتند (بشیریه، 1380: 63-64).

توجه بشیریه به شورش‌های محلی و قومی و به‌طور کلی ظهور نیروهای گریزازمرکز بیانگر این است که قیام‌هایی مثل قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی در شمال، شیخ‌خزعل در جنوب، شیخ‌محمد خیابانی در غرب و محمدتقی‌خان پسیان در شرق، دخالت خارجی‌ان در ایران پس از جنگ جهانی اول را زیاد کرد و در نتیجه، نیاز به حکومتی قوی و متمرکز را آشکارتر ساخت. از سوی دیگر، با زوال نظام اجتماعی قدیم، اقداماتی مانند ضرورت صنعتی

کردن کشور، توسعه اقتصادی، ایجاد مبانی دولت مدرن به‌ویژه ارتش جدید و بوروکراسی، اصلاحات مالی و نظامی، و تأمین وحدت ملی بیش از هر زمان دیگر احساس شد. به‌نظر بشیریه، در دوره قاجار که هنوز دولت مطلقه در ایران تکوین نیافته بود، ساخت قدرت بر تکرار و پراکندگی منابع قدرت استوار بود و با آنکه شیوه اعمال قدرت، خودکامه بود، قدرت بسیار نامتمرکز و ملوک‌الطوایفی بوده است؛ به‌گونه‌ای که گروه‌های قدرت و شئون اجتماعی متعددی به‌ویژه در اواخر دوره قاجار به‌وجود آمده بودند (بشیریه، 1374: 70-73).

بدین ترتیب از دیدگاه وی، مهم‌ترین دلیل مطلقه بودن دولت رضاشاه، تمرکزی بود که وی در منابع پراکنده قدرت به‌وجود آورد و بارزترین اقدام او در این میان، از میان برداشتن تکرار و پراکندگی منابع قدرت محلی و نیمه‌مستقل بود. ادغام مناطق نیمه‌مستقل عشایری در ساخت سیاسی، محدود کردن قدرت خوانین و رؤسای عشایر، خلع سلاح و سرکوب آن‌ها، اخلال در تشکیلات ایلی و عشایری، اسکان اجباری قبایل و ایلات، کاهش قدرت سیاسی زمین‌داران و محدود و ضعیف کردن تأثیر روحانیون در زندگی عمومی، همگی اقداماتی در جهت تمرکز قدرت بودند (بشیریه، 1374: 72). همچنین، بشیریه معتقد است در حوزه کارویژه‌ها، دولت رضاشاه با تأسیس ارتش و دستگاه بوروکراسی جدید، اصلاحات در حوزه‌های مالی، قضایی، فرهنگی و اقتصادی، و تمرکز منابع اداری مبانی دولت مطلقه را در ایران پایه‌ریزی کرد. البته، وی ویژگی‌های سیاسی دولت مطلقه رضاشاه، یعنی کارکرد صوری نهادهای پارلمانی و دموکراسی را نیز از یاد نمی‌برد. به‌نظر او، اجرا نکردن قانون اساسی، دخالت گسترده حکومت در انتخابات مجلس و دست‌چین کردن نمایندگان از میان هواداران دربار از مجلس پنجم تا چهاردهم از دیگر نشانه‌های استقرار دولت مطلقه در ایران بوده است (بشیریه، 1380: 68-69). جان فوران (1378: 330-378) نیز در مطالعه دولت رضاشاه تقریباً از بیشتر این عوامل سخن می‌گوید؛ اما تعبیر او درمورد دولت رضاشاه دولت مطلقه نیست؛ بلکه رژیم رضاشاهی را «استبداد نظامی» می‌نامد (همان، 330). البته، بشیریه استدلال کرده است که بعد از سرنگونی دولت رضاشاه و فروپاشی دولت مطلقه او، روند تکوین ساخت دولت مطلقه در ایران از سال 1332 از سر گرفته شد که به‌دلیل پرهیز از درازی کلام و نیز دور شدن از مرکز اصلی بحث، از ورود به آن خودداری می‌شود.

براساس آنچه بیان شد، روی‌کرد دولت مطلقه که اساساً نگاهی ساختاری به شکل‌گیری دولت در ایران دارد، مانند روی‌کرد سلطانیسم که عمدتاً با نگاه کارگزارانه و کنش‌محور، دولت در ایران را مطالعه می‌کند، ضعف و اشکال دارد؛ زیرا در این روی‌کرد نیز حوادث بیشتر یک‌جانبه و براساس عنصر ساختار تحلیل می‌شوند و به اهمیت کارگزار توجه کافی نمی‌شود؛ درست همان‌طور که در روی‌کرد مقابل نیز تأثیر ساختارها به‌طور اساسی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. برخی تحولات ساختاری را صرف اینکه به‌لحاظ زمانی مقدم بر کارگزارند، نمی‌توان و نباید عامل شکل‌گیری دولت استبدادی ایرانی دانست. درواقع، توضیح دولت استبدادی در ایران بدون یادکرد اقدامات رضاشاه و همچنین برقراری رابطه‌ای استوار میان عوامل ساختاری و کارگزار، ناقص است.

5. دولت استبدادی رضاشاه و نقش متقابل ساختار و کارگزار

اکنون نوبت آن است تا به‌کمک نظریه ساختاریابی گیدنز، جایگاه ساختار و کارگزار را در شکل‌گیری دولت رضاشاه و بعضی کارویژه‌های آن دولت مشخص کرد. براساس این نظریه نمی‌توان نقش ساختارهایی را که زمینه‌هایی را برای کارگزار (رضاشاه) فراهم آوردند تا بتوانند دولت استبدادی را پایه‌گذاری کنند، نادیده گرفت. وضعیت اقتصادی ایران در سال‌های منتهی به کودتا آشفته بود. دولت قاجار بسیار ضعیف بود و حتی توان گرفتن مالیات برای اداره امور کشور را نداشت. اقتصاد ایران فقط معطوف به امور کشاورزی و دام‌داری بود و دولت هم برای بهبود وضع مردم قدرتی نداشت. برای پادشاهان قاجار مهم‌ترین مسئله این بود که هزینه‌های درباری و سفرهای خارجی خود را تأمین کنند؛ به همین دلیل وضع زندگی روستایی و شهری در ایران اسفناک بود. در بخش‌های گوناگون، سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گرفت و فقط قدرت‌های خارجی با وضع قراردادها و معاهدات گوناگون، منابع اقتصادی کشور را چپاول می‌کردند. بیش از نیمی از جمعیت ایران را روستاییان تشکیل می‌دادند. کل جمعیت ایران در دوره قبل از کودتای 1299 به چهار طبقه: طبقه بالای زمین‌دار، طبقه متوسط مالدار، طبقه متوسط شهری و طبقه رعیت شامل بسیاری از روستائینان (توده‌های عشایر و همچنین دهقانان بی‌زمین و تقریباً بی‌زمین) تقسیم می‌شد (آبراهامیان، 1378: 30-31؛ قس. جامی،

1377: 23-28). طالبوف درباره وضع اقتصادی ایران در سال‌های پایانی حکومت قاجار

می‌گوید:

گرچه سلاطین گذشته از بسیاری امور بی‌اطلاع بودند [...] وجود صنایع و ثروت و تبعه
صدبار از امروز و اقتدار دوست و سلطان‌پرستی زیاده‌تر بود و [...] همسایه‌های ما خوابیده و
ما بیدار بودیم [...] اما امروز برای کاغذ قرآن و کفن محتاج فرنگستان هستیم [...] و عوض
کارخانه و اسلحه، اسباب بازیچه وارد می‌کنیم و کیست که این احتیاجات ما را فهمیده باشد
(1357: 122).

اقتصاد بسیار ضعیف ایران در این دوره متکی به استقراض‌های خارجی و واگذاری امتیاز
به کشورهای بیگانه بوده است. در بخش‌های گوناگون، سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گرفت و اگر
هم انجام می‌شد، در نهایت به نفع کشورهای طرف ایران در سرمایه‌گذاری بود. در سال 1914م
دولت انگلستان بزرگ‌ترین سهم از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را به دست آورد
(رواسانی، 1367: 100).

علاوه بر نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، عامل ساختاری مهم دیگر در این دوره، تأثیر
قدرت‌های خارجی و دخالت‌های گاه و بیگاه آنان در امور داخلی کشور بود. اقدامات بیگانگان
و گرفتن امتیازات بسیار در دوره شاهان قاجار، زمینه نارضایتی عمومی را فراهم کرد. معاهده
1907م و سپس معاهدات دیگری در زمان شاهان قاجار رفته‌رفته بی‌کفایتی آنان و در نتیجه،
نارضایتی‌های عمومی را برملا کرد. تن دادن شاهان قاجار به قراردادهای یک‌جانبه با کشورهای
بزرگ، عملاً مملکت را در اختیار قدرت‌های بزرگ گذاشته بود. دخالت بیگانگان در معاهده
جنگالی 1919م / 1298ش ایران و انگلیس که یک سال قبل از کودتا انجام شده بود، وضع را
به مراتب بدتر کرد. در سوی دیگر، رقابت بین شوروی و امپراتوری بریتانیا باعث نارضایتی
زیاد شوروی‌ها از این معاهده شده بود و آن‌ها بلافاصله توافق‌نامه را محکوم کردند و همچنان
به گسترش نفوذ خود در شمال کشور ادامه دادند. تأسیس و گسترش فعالیت‌های بانک
شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی روس که بر بازار پول کشور تسلط کامل داشتند، نه تنها
موجب تحکیم نفوذ استعماری همسایگان شمالی و جنوبی در کشور شد؛ بلکه موانع اساسی
در راه توسعه درون‌زای بانک‌داری نوین از بطن بانک‌داری سنتی را پدید آورد. سرانجام،
مجموعه این عوامل در شرایط نیمه‌استعماری سبب انحراف در مسیر نوسازی جامعه ایرانی شد

و موانع اساسی در راه رشد مطلوب اقتصادی و اجتماعی را فراهم آورد (اشرف، 1359: 69). به علاوه، قسمت اعظمی از بازاریان و تاجران علیه سیاست‌های دولت به‌پا خاستند. گذشته از بدهی‌های خارجی و وابستگی اقتصادی به قدرت‌های بزرگ، سیاست‌های مساعد پولی و گمرکی، توسعه شبکه‌های ارتباطی و تأمین امنیت راه‌های تجاری از عوامل مؤثر در رشد فعالیت‌های تجاری و وسعت بخشیدن به بازار ملی بودند که همواره دولت‌های مرکزی نیرومند در تاریخ ایران به آن‌ها می‌پرداخته‌اند. حال آنکه قاجارها نتوانستند اقدامات مؤثری در این زمینه انجام دهند و فقط در پی فشار همسایگان شمالی و جنوبی که در جست‌وجوی توسعه نفوذ سیاسی و اقتصادی خود بودند، شبکه‌های ارتباطی، آن‌هم به‌طور محدود، در حوزه‌های نفوذ هریک توسعه یافت؛ در نتیجه سیاست‌های استعماری مانع گسترش شبکه‌های ارتباطی جدید در سراسر کشور شد (اشرف، 1359: 95؛ قس. فوران، 1378: 295-309). وضع داخلی اسفبار شده بود و همان قدرت محدود شاه قاجار متأثر از این تقسیم قدرت‌های جهانی رفته‌رفته به پایتخت محدود می‌شد.

همچنین، نباید ساخت جمعیت و ترکیب قومی - مذهبی ایران در زمان قبل از کودتا را فراموش کرد. این ساختار عشیره‌ای و قبیله‌ای بود و سازمان‌های گروهی منسجمی در کشور وجود نداشت. هریک از نواحی ایران به دست قبیله‌ای اداره می‌شد؛ از این‌رو به حکومت «ملوک الطوائفی» شباهت داشت. به قول آبراهامیان:

ساختار قومی ایران به موزاییک پیچیده‌ای شبیه بود که در آن هر تکه‌ای شکل، اندازه و رنگ متفاوتی داشت. اگر عبارت واحدی بتواند این وضع را توصیف کند، بی‌تردید «تنوع گروهی» است؛ زیرا در میان دهقانان، عشایر و شهریان تنوع عظیم شیوه زیست وجود داشت. باورهای مذهبی متنوعی، به‌ویژه در بین سنی و شیعه، مسلمان و غیرمسلمان، مجتهدی‌های اثنی‌عشری و شیعیان دیگر دیده می‌شد. علاوه بر این، در زبان‌ها و گویش‌ها به‌ویژه بین فارس، آذری، ترکمن، کرد، گیلک، بلوچ و مازندرانی نیز تنوع وجود داشت (آبراهامیان، 1378: 17).

عاملی که هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد منافع مشترکی در بین مردم جامعه ایران شکل بگیرد، سیاست «تفرقه بندها و حکومت کن» پادشاهان قاجار بود. با این سیاست اغلب، قاجارها قومی را با قوم دیگر، جمعی را با جمعی دیگر و منطقه شورشی را با منطقه رقیب آن رودرو می‌کردند. دشمنان سنتی یک قوم آشوبگر بی‌تردید دوستان فرمان‌بر و وفادار شاه می‌شدند و

شاه با آن‌همه «دوست»، برای اعمال قدرت سلطنت نه به بوروکراسی نیاز داشت و نه به قشون دائم؛ گاهی نیز قاجاریان به تفرقه داخلی دامن می‌زدند تا حریفی بالقوه را از میدان به‌در کنند. بدین‌سان، از رقابت‌های درون‌قومی نیز مانند رقابت‌های بین اقوام سود می‌بردند؛ در موارد نادری که نه رقابت داخلی وجود داشت و نه متفق توانای محلی، با یک‌پارچه کردن گروه‌های کوچک پراکنده به‌صورت حریف بزرگ‌تر و متحدتر، چنین متفقی را پدید می‌آوردند (همان، 38).

نیروهای گریزازمرکز و استقلال گروه‌های قومی را نیز باید به این فهرست اضافه کرد. مهم‌ترین نیروهای گریزازمرکز که در دوره قبل از وقوع کودتا و به قدرت رسیدن رضاخان وجود داشتند و همواره خطری برای دولت مرکزی به‌شمار می‌آمدند، قیام میرزا کوچک‌خان و شیخ محمد خیابانی بودند که به‌دلایل گوناگونی ناکام ماندند. خشونت و بدرفتاری قزاق‌ها با گیلانیان، روستاییان را وادار می‌کرد با دادن کمک‌های مادی و معنوی از میرزا کوچک حمایت کنند و به او وفادار بمانند (مدنی، 1377: 69؛ قس. گیلک، 1371: 70). در مدت قدرت گرفتن این قیام در بخش‌های زیادی از شمال کشور، هرگاه که نمایندگان از طرف دولت برای میانجی‌گری نزد میرزا می‌رفتند، وی با ورود نیروهای مسلح به گیلان مخالفت می‌کرد و یادآور می‌شد که هدف نهضت جنگل دفاع از استقلال و آزادی ایران و جلوگیری از دخالت بیگانگان است. البته، خطر بی‌ثباتی و تهدید دولت مرکزی فقط از سوی قیام جنگل نبود؛ بلکه گروه‌های دیگری نیز در گوشه و کنار ایران فعالیت می‌کردند.

خیابانی هم روحانی مبارزی بود که به‌شدت مدافع استقلال ایران از قدرت‌های خارجی بود و یکی از اهداف قیام خود را حفظ استقلال ایران می‌دانست. وی در یکی از سخنرانی‌هایش اعلام می‌کند:

یک ملت که شش‌هزار سال سابقه استقلال دارد، به‌آسانی از استقلال خود صرف‌نظر نخواهد کرد؛ زیرا استقلال هر ملتی شرافت اوست. اگر نتوانیم کشور خود را نجات دهیم و شرافتمندانه زندگی کنیم، لااقل در راه وطن جان خواهیم داد؛ زیرا در چنین مواقع خطرناک و حساس زنده‌ماندن، محوشدن است (رئیس‌نیا و ناهید، 1348: 250).

وی با اعطای امتیازات از سوی دولت مرکزی به قدرت‌های خارجی به‌ویژه انگلیس مخالفت می‌کرد و در واکنش به واگذاری نفت جنوب طی «قرارداد داری» سخنرانی مهمی

ایراد کرد (فاتح، 1358: 265). مخالفت‌های فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی تا سال‌ها ادامه داشت و یکی از تحولات مهم در بستر سیاسی - اجتماعی ایران قبل از کودتاست. البته، در کنار این قیام‌ها، تحرکات و اعتراض‌های کوچک و بزرگ دیگری نظیر قیام محمدتقی‌خان پسیان و قیام بختیاری‌های مشروطه‌خواه در استان‌های اصفهان و خوزستان، به‌عنوان عوامل مهم و اثرگذار در تحولات قبل از کودتا، نیز رخ داد.

از دیگر تحولات مهمی که ساخت سیاسی - اجتماعی ایران قبل از وقوع کودتا را دگرگون کرد، جنگ جهانی اول و ساخت نظام بین‌الملل و اثرپذیری ایران از مناسبات طرفین درگیر در جنگ بود. در این سال‌ها ایران میدان نبرد میان قدرت‌های بزرگ شده بود و به این دلیل که کشورهای درگیر در جنگ در تجزیه ایران سهم داشتند، خواه‌ناخواه جنگ‌های آنان به ایران مربوط می‌شد. ساختار ایران در این زمان به‌شدت متأثر از جنگ جهانی اول و پیامدهای آن بود؛ تا جایی که اعلام بی‌طرفی ایران در این جنگ معنایی نداشت و این کشور عملاً درگیر رقابت میان قدرت‌های بزرگ شده بود. در این دوران، حتی فرقه دموکرات که در مجلس سوم اکثریت را در دست داشت، متهم شده بود طرف‌دار آلمان در جنگ جهانی است؛ در نتیجه احساسات ضدروسی و ضدانگلیسی باعث شد برخی دموکرات‌های ایرانی آلمانی‌ها را متحدان درخوری تلقی کنند. در آذر 1293 که مجلس سوم تشکیل جلسه داد، از 136 عضو آن 30 نفر عضو حزب دموکرات بودند (روزنامه کاوه، 1297: 9-10). قدرت‌های بزرگ درگیر در جنگ مانند روسیه، آلمان و بریتانیا هرکدام به‌نحوی با دولت مرکزی ایران ارتباط داشتند و درصدد بودند منافع خود را در ایران تأمین کنند. دولت عثمانی هم که یکی دیگر از طرفین جنگ بود و در جبهه متحدین علیه متفقین می‌جنگید، در پی برنامه‌ای بود تا بتواند قسمت‌های شمالی ایران را به‌چنگ آورد. درواقع، علاوه بر متفقین که آشکارا در اداره کشور و وضع قراردادها با ایران دخالت می‌کردند، متحدین هم چشم طمع به ایران دوخته بودند؛ تا جایی که هدف استراتژیک و فوری عثمانی‌ها، تسخیر میدان‌های نفتی باکو و شمال ایران به‌منظور نفوذ بیشتر به‌طرف شرق بود (اتابکی، 1387: 52). بنابراین، ایران در محاصره‌ای میان قدرت‌های درگیر در جنگ گرفتار شده بود. نیروهای روسیه در ایران حضور داشتند و روسیه مثل همیشه کج‌خلق و متکبر بود. انگلیس هم با تأکید بیشتری بر اتحادش با روسیه، در بحرین و آبادان نیرو پیاده کرده بود تا مراقب عثمانی‌ها باشد. عثمانی‌ها وارد جنگ شدند و حضور روسیه در ایران که بهترین راه

مواصلاتی متصرفات شرقی آن‌ها بود، برایشان غیرقابل تحمل شد. آلمان‌ها مایل به برقراری ارتباط با افغان‌ها و استفاده از آن‌ها در مقابل هند انگلیس بودند و قصد تحریک احساسات ملی و مذهبی مردم را در ایران، هند و نقاط دیگر منطقه داشتند؛ از این‌رو با ملیون و دموکرات‌ها در ایران ارتباط برقرار کردند و عمالشان را به ملاقات با خان‌ها و سردمداران دیگر در نواحی جنوبی کشور که در منطقه نفوذ انگلیس بود، فرستادند (همایون کاتوزیان، 1380: 100). در نتیجه، اعلام بی‌طرفی از سوی دولت ایران نمی‌توانست کارساز باشد. ایران به میدانی برای نبرد قدرت‌های درگیر در جنگ جهانی اول تبدیل شده بود و هرکدام از این قدرت‌ها با تحریک دشمنی در بین گروه‌های قومی و مذهبی، سیاست‌های خود را اجرا می‌کردند.

بدین ترتیب، مجموعه‌ای از عوامل زمینه‌های ساختاری لازم برای کودتا و شکل‌گیری دولت رضاشاه را فراهم کرد؛ از جمله اوضاع نابسامان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور، جنگ جهانی اول و خرابی‌های ناشی از آن، نابسامانی نظام جهانی، سرخورده شدن جبهه مخالف استبداد، وقوع قیام‌های متعدد در اطراف کشور که دولت مرکزی را در معرض تهدید قرار داده بود و سرانجام دخالت قدرت‌های بزرگ به‌ویژه بریتانیا که نه تنها عامل مهم خنثی‌کننده جنبش‌های اجتماعی بود، بلکه می‌کوشید برای دستیابی به اهدافش به‌ویژه حفاظت از مرزهای هندوستان، مقابله با شوروی و نظارت بر چاه‌های نفت در ایران، دولت دست‌نشانده بر سرکار آورد.

6. عمل کارگزار در ساختار و رابطه متعامل با آن

با آنچه درباره ساختار جامعه ایران در سال‌های قبل و منتهی به شکل‌گیری کودتا بیان شد، به‌خوبی آشکار می‌شود که اگر رضاشاه به‌عنوان کنشگر و کارگزار فعال و صحنه‌گردان اصلی در صحنه جامعه ایران نمایان شد و پس از اقداماتی توانست به قدرت راه یابد و تا سال 1312 به‌صورت مطلقه و دیکتاتوری و پس از آن با خودکامگی حکومت کند، فقط به‌دلیل فراهم شدن چنین فضا و ساختاری با مجموعه شرایط به‌وجودآمده در آن بود. بنابراین، با درک تعامل ساختار - کارگزار است که می‌توان چگونگی شکل‌گیری و ماهیت دولت رضاشاه در ایران را درک کرد. از یک سو همان‌طور که گفته شد، شرایط ساختاری برای وقوع کودتا فراهم شده

بود و از سوی دیگر در این فضا رضاخان با حمایت انگلیس دست به کودتا زد و سرانجام به قدرت کامل دست یافت. در فاصله نوامبر 1920 تا فوریه 1921/آبان - آذر 1299 تا بهمن - اسفند 1299 رضاخان با حمایت سرلشکر آبرون‌ساید به مقام فرماندهی فوج قزاق رسید و پس از مذاکراتی با وی و دیگر افسران بریتانیایی، به رضاخان توصیه شد تا کودتا را رهبری کند. بدین ترتیب، در سوم اسفند 1299 این امر محقق شد و سیدضیاء تشکیل کابینه داد و رضاخان را به وزارت جنگ منصوب کرد. رضاخان از همان ابتدا عطش و استعداد خود را برای دستیابی به قدرت نشان داد؛ چنان‌که به‌جای اجرای دستور سیدضیاء مبنی بر باقی گذاشتن افسران انگلیسی در فرماندهی ارتش، با همدستی بعضی سیاست‌مداران محافظه‌کار توقیف‌شده، مقدمات برکناری و تبعید سیدضیاء را فراهم کرد (فوران، 1378: 301-303). خود او از مکنونات درونی خویش پرده برمی‌دارد: «انگلستان مرا به قدرت رسانید تنها به این سبب که نمی‌دانست با چه کسی معامله می‌کند» (Diba, 1986: 41).

رضاخان پس از رسیدن به قدرت، توجه خود را به‌سرعت به تقویت و تمرکز نهادهای کلیدی و تأمین هزینه‌های ارتش معطوف کرد. او برای پیمودن این راه تا انتها، مهارت خود را برای استفاده از نیروهای اجتماعی ازجمله حزب محافظه‌کاران، روحانیان، دموکرات‌های تحصیل‌کرده غرب، لیبرال، تجددخواهان ملی‌گرا و طرفدار حاکمیت قدرت، حزب‌های سوسیالیست و کمونیست، و جنبش‌های اتحادیه‌های کارگری به‌نمایش گذاشت. در سال‌های قزاقی، چیزی جز فرمان بردن و فرمان دادن ندیده بود. در چهار سال و نیمی که وزیر جنگ و رئیس‌الوزرا بود، به نظام پارلمانی بی‌اعتماد شده بود و تجربه‌اش با جنبش جمهوری‌خواهی و مخالفان به رهبری روحانیون به او ثابت کرد که سازش با نمایندگان بی‌ثمر است (غنی، 1385: 421). تنها کاری که رضاخان انجام می‌داد، حرکت آرام و در عین حال حساب‌شده برای قبضه کردن قدرت در ساختار به‌هم‌ریخته ایران پس از مشروطیت بود؛ همراهی با علما جهت مسکوت ماندن جمهوریت، هم‌نوایی با متجددان به‌منظور تشکیل دولت مرکزی نیرومند، سرکوب فتنه‌ها برای برقراری امنیت و... از اقدامات وی برای ایجاد دولت مرکزی استبدادی بود. بی‌تردید، اگر رضاخان توانست مراحل دستیابی به قدرت را یکی پس از دیگری طی کند، در کنار عوامل ساختاری مناسب، باید به هوش و استعداد او برای به‌کارگیری توصیه‌های ماکیاولی در سیاست نیز توجه کرد؛ هرچند کتاب *شهریار* ماکیاولی را ندیده و نخوانده بود. او

برای هموارسازی راه قدرت بارها به دورویی، ریاکاری، دروغ، نیرنگ، پیمان‌شکنی، استفاده از مکر و در عین حال زور و ... متوسل شد که نویسندگان متعدد در آثار خود به‌نوعی از آن‌ها سخن گفته‌اند (ر.ک: فوران، 1378: 306-307؛ جامی، 1377: 57-63). خارج از این ظواهر فریبده، رضاشاه در جایگاه کارگزار دولت استبدادی، به اقتضای تربیت، تجربه و خلق‌و‌خوی، در باطن مردی خودرأی بود. بنابراین، در شرایطی که مشروطه به بن‌بست رسیده بود، مدرنیسم استبدادی یا نوسازی آمرانه توانست با تأکید بر عناصری مانند وحدت ملی، استقلال و پیش‌رفت، تثبیت هویت کند و با بهره‌مندی از حمایت اراده قدرتی که از خارج مایه می‌گرفت، چیرگی یابد (میرموسوی، 1384: 222).

دولت استبدادی رضاشاه آمده بود تا آرمان‌های روشن‌فکران و حتی سنتی‌ها را در قالب دولتی واحد جامه عمل بپوشاند. وی با بازسازی نیروهای نظامی و ایجاد ارتش متمرکز با تجهیزات نسبتاً جدید و مناسب، اولین خواسته و انگیزه تجددطلبی در ایران را که به‌دنبال شکست ایران در دو جنگ با روسیه شکل گرفته بود، تا حدود زیادی برآورده می‌کرد. البته، یکی دیگر از آرمان‌های تجددطلبان، یعنی گسترش تعلیم و تربیت و دانشگاه‌ها به‌شکل غربی، فراگیری علوم و فنون پیش‌رفته از این طریق، انجام اصلاحات اداری و غیره نیز، کم‌وبیش محقق می‌شد (غنی‌نژاد، 1386: 38). همچنین، مهم‌ترین ویژگی حکومت کودتا در مقایسه با رژیم قاجار، از بین رفتن قدرت‌های خارج‌ازمرکز بود. درواقع، این ویژگی از عوامل مهم توجه مردم و تعداد زیادی از بزرگان به رضاخان بود و در سال‌های بعد بیشترین حجم تبلیغات رژیم پهلوی را شامل می‌شد (بصیرت‌منش، 1378: 38). وی در ادامه اقدامات مؤثرش برای ایجاد دولت مرکزی، شعار ناسیونالیسم را بر سر زبان‌ها انداخت. طرح ناسیونالیسم ایرانی از سوی رضاشاه پاسخی بود به ساختار اجتماعی - فرهنگی جامعه که اغلب، روشن‌فکران به‌عنوان پیش‌قراولان فرهنگی، خواستار احیای ناسیونالیسم در تقابل با گفتمان سنتی روحانیون بودند. در نظام سیاسی دوره رضاشاه از یک سو گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مستقل از دولت وجود نداشتند که بتوانند زیاده‌روی‌های دولت را مهار کنند؛ از سوی دیگر پیدایش شورش‌های ایلی و نیز جنگ جهانی اول به‌عنوان دو ضرورت امنیت‌طلب داخلی و خارجی، بر شکل‌گیری دولت رضاشاه و اقدامات نظامی - سیاسی او اثر قاطعی گذاشتند (شفیعی، 1387: 275-276). پس رضاشاه به این دلیل به ایجاد یک ارتش

به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های دولت مدرن دست زد تا بتواند بر بی‌ثباتی‌هایی که از ضعف اقتدار دولت قاجار ناشی می‌شد، غلبه کند.

هم‌زمان با این اقدامات، انتخابات مجلس پنجم هم موقعیت سلطنت‌طلبان را بهبود بخشید و درواقع شرایط برای تغییر سلطنت را فراهم آورد. درنهایت، رضاخان تجلی آرمان‌های گروه‌های مختلفی شده بود که از دور و نزدیک بیننده ساختار آشفته ایران بودند. وضع سیاسی ایران هم در این میان، به نفع رضاخان بود. مجلس چهارم رو به پایان بود و انتخابات مجلس پنجم از راه می‌رسید. اقدامات سردار سپه و پیوندی که با ساختار به‌هم‌ریخته ایرانی یافته بود، چیزی جز به قدرت رسیدنش را به اذهان ایرانیان نمی‌رساند. سردار سپه که حالا قدرتش در میان نیروهای سیاسی و به‌ویژه نظامیان افزایش یافته بود، با تبلیغات، حربه‌های گوناگون نظامیان و دست‌کاری آرا در بسیاری از نقاط با‌عنوان نماینده اول انتخاب شد (مشروح مذاکرات مجلس پنجم، بی‌تا: 4-9). انتخابات مجلس به‌پایان رسید و حزب تجدد با رهبری تدین بیشترین آرا را به‌دست آورد و زمینه‌های لازم برای تغییر سلطنت را فراهم کرد. با درنظر گرفتن این عوامل، سردار سپه با حمایت نیروهای اجتماعی - سیاسی ایران به‌عنوان منجی وضع آشفته ایران، خود را به مجلس مؤسسان رسانید؛ مجلسی که حالا برای تغییر سلطنت آماده شده بود و حزب تجدد به رهبری تدین، بزرگ‌ترین حامی سردار سپه، در مجلس اکثریت را در دست داشت. در این مجلس نیز رضاخان سخن‌رانی کرد (مکی، 1374: 490).

وی در سال‌های بعد و به‌منظور مدرن‌سازی و استبدادی شدن حکومت، به تغییر ساختار اجتماعی هم دست زد. از نظر رضاشاه، ایلات مظهر عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی بودند که با برنامه‌های نوسازی وی در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تعارض داشتند. اسکان عشایر، تبعید و کوچ اجباری ایلات، تسلط نظامیان بر زندگی عشایر و توسعه بوروکراسی دولتی بخشی از برنامه‌های دولت رضاشاه درباره ایلات بود (شفیعی، 1387: 281). این اقدامات رضاشاه هم حاصل تفکراتش به‌عنوان کارگزاری مستبد بود که دغدغه مدرن کردن ایران را در سر می‌پروراند و هم برآمده از ساختار اجتماعی پراکنده ایران بود که البته در سال‌های 1312-1320 به سلطانیسم گرایش پیدا کرد که البته برآمده از ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داخلی، و شرایط بین‌المللی بود و رضاشاه در مقام کارگزار این بستر عمل می‌کرد.

7. نتیجه

در این مقاله کوشش شد تا با بهره‌گیری از نظریه ساختاریابی گیدنز نشان داده شود که هیچ‌یک از نظریه‌ها، ره‌یافت‌ها یا روی‌کردهای توضیح‌دهنده تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران به‌تنهایی قادر به تحلیل درست و دقیق چگونگی تکوین یا ماهیت عمل‌کرد دولت رضاشاه نیستند؛ زیرا یا به‌سمت کنش‌محوری و کارگزارنگری یا برعکس به‌سوی ساختارمحوری درغلتیده‌اند. برای مثال، دو روی‌کرد مشهوری که برای توضیح چگونگی شکل‌گیری دولت رضاشاه به‌کار گرفته شده‌اند، یعنی «سلطانیسم» و «دولت مطلقه» خالی از اشکال نیستند. اشکال اصلی تحلیل ناقص روی‌کرد اول، نگاه کارگزارانه و کنش‌محور و ایراد روی‌کرد دوم نگاه ساختارگرای آن به حوادث تاریخی و اجتماعی و به‌طور مشخص کاربست این دو روی‌کرد در توضیح چگونگی شکل‌گیری یا ماهیت و عمل‌کرد دولت رضاشاه در ایران است.

مدعای نگارندگان این است که باید همان‌طور که گیدنز گفته است، در این بررسی رابطه کارگزار و ساختار را در تعامل با یکدیگر دید؛ به‌طوری که جایگاه و هویت هریک در جای خود حفظ شود. برای اثبات این مدعا، از یک سو زمینه‌های داخلی و خارجی تکوین دولت رضاشاه مشخص و بررسی شد و از سوی دیگر روش شد که رضاخان در چنین فضا و شرایطی بود که توانست با بهره‌گیری از ویژگی‌ها و توانایی‌های فردی‌اش مراحل دستیابی به قدرت را یکی پس از دیگری طی کند تا سرانجام به قدرت و دولت مطلقه و دیکتاتوری، و حتی از آن مهم‌تر به دولت و قدرت خودکامه دست یابد. گرچه مدعای این پژوهش در مقاله حاضر فقط درباره دولت رضاشاه به‌کار گرفته شده است، کاربست آن محدود به مورد انتخابی نیست و مسلماً می‌توان آن را در موضوع‌های دیگر (مثلاً دولت پهلوی دوم) یا در دیگر حوزه‌ها (برای مثال حوزه خاورمیانه یا حتی روابط بین‌الملل) به‌کار گرفت و حتی شاید به نتایج مشابهی دست یافت.

پی‌نوشت‌ها

1. constructivism
2. Ruggie
3. M. Archer

4. R. Bhaskar
5. C. Hay
6. B. Jessop
7. structuration theory
8. J. Linz

منابع

- آبراهامیان، یرواند (1378). *ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی*. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی. چ 2. تهران: نشر مرکز.
- _____ (1390). *تاریخ ایران نوین*. ترجمه شهریار خواجهیان. تهران: دات.
- آزاد ارمکی، تقی (1391). *بنیان‌های فکری نظریه جامعه ایرانی*. تهران: نشر علم.
- بدیع، برتران و پی‌یر بیرن بوم (1387). *جامعه‌شناسی دولت*. ترجمه احمد نقیب‌زاده. چ 5. تهران: قومس.
- اتابکی، تورج (1387). «جنگ جهانی اول، رقابت قدرت‌های بزرگ و شکل‌گیری جامعه سیاسی» در *ایران و جنگ جهانی اول، میدان نبرد قدرت‌های بزرگ*. گردآوری تورج اتابکی. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- اشرف، احمد (1359). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*. تهران: زمینه.
- بشیریه، حسین (1374). *دولت عقل*. تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- _____ (1380). *موانع توسعه سیاسی در ایران*. چ 2. تهران: گام نو.
- بصیرت‌منش، حمید (1378). *علما و رژیم رضاشاه (نظری بر عملکرد سیاسی- فرهنگی در سال‌های 1305 تا 1320)*. تهران: چاپ و نشر عروج.
- بیلینس، جان، استیو اسمیت و دیگران (1383). *جهانی‌شدن و سیاست، روابط بین‌الملل در عرصه نوین*. ترجمه محمدرضا راه‌چمنی و دیگران. تهران: ابرار معاصر تهران.
- جامی (1377). *گذشته چراغ راه آینده است*. تهران: ققنوس.
- حاتمی، عباس (1386). «نظریه‌های دولت مدرن در ایران» در *دولت مدرن در ایران*. گردآوری رسول افضلی. قم: انتشارات دانشگاه مفید. صص 53-110.
- حجاریان، سعید (1374). «ساخت اقتدار سلطانی؛ آسیب‌پذیری‌ها و بدیل‌ها». *اطلاعات سیاسی- اقتصادی*. س 10. ش 97-98. صص 45-57.

نظریه ساختاریابی و شکل‌گیری دولت استبدادی ... محمد عابدی اردکانی و همکار

- حقیقت، سیدصادق (1387). *روشن‌شناسی علوم سیاسی*. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- راش، مایکل (1381). *جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: سمت.
- رواسانی، شاپور (1367). *دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری*. تهران: شمع.
- *روزنامه کاوه 3*. ش 29-30. 24 تیر 1297. صص 9-10.
- روشه، گئی (1386). *تغییرات اجتماعی*. ترجمه منصور وثوقی. تهران: نشر نی.
- ریتزر، جرج (1389 الف). *مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*. ترجمه شهناز مسمی‌پرست. تهران: نشر ثالث.
- ریتزر، جرج (1389 ب). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی و فرهنگی.
- رئیس‌نیا، رحیم و ناهید عبدالحسین (1348). *دو مبارز جنبش مشروطه: ستارخان، شیخ محمد خیابانی*. تهران: آگاه.
- زرین‌کوب، روزبه و محمدرضا پاشازانوس (1390). «نظام سیاسی ساسانی (325-579م) و نظریه پاتریمونیا به دولت بوروکراتیک ماکس وبر». *پژوهش‌های تاریخی*. س 3. ش 3. صص 99-112.
- زیباکلام، صادق (1377). *ما چگونه ما شدیم؟ ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران*. تهران: روزنه.
- سریع‌القلم، محمود (1378). «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران». *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. ش 139-140.
- _____ (1379). «چشم‌انداز جامعه مدنی در خاورمیانه: تحلیل موانع فرهنگی». ترجمه سعیده لطفیان. *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*. س 7. ش 4.
- _____ (1389). *فرهنگ سیاسی ایران*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- _____ (1390). *اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار*. تهران: روز فرزانه.

- شارون، جوئل (1382). *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- شفیعی، حسن (1387). «تعارض ساختاری دولت مدرن با نظام ایلی در ایران» در *انقلاب اسلامی، جامعه و دولت (مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران)*. ویراستار مسعود کوثری و محمود نجاتی حسینی. تهران: کویر.
- شمسینی غیاثوند، حسن (1383). «پهلویها و سلطانیسم ماکس وبر، بررسی نظریه سلطانیسم ماکس وبر در تحلیل ساختار حکومت پهلوی». *ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر*. س 3، ش 22. صص 57-63.
- شوستر، ویلیام مورگان (1351). *اختناق در ایران*. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری. تهران: صفی‌علی‌شاه.
- شهابی، هوشنگ و خوان لینز (1380). *نظام‌های سلطانی*. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر شیرازه.
- طالبوف، عبدالرحیم (1357). *سیاست طالبی*. به‌کوشش رحیم رئیس‌نیا و محمدعلی علی‌نیا. تهران: نشر علم.
- طباطبائی‌فر، محسن (1384). *نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه‌های سیاسی شیعه دوره صفویه و قاجاریه*. تهران: نشر نی.
- عابدی اردکانی، محمد، روح‌الله نادری و محسن شفیعی (1390). «تحلیلی سازه‌انگارانه از رفتار دولت‌های بزرگ با ایران در دوره رضاشاه». *دانش سیاسی*. ش 13. صص 145-176.
- عیسوی، چارلز (1388). *تاریخ اقتصادی ایران قاجار 1332-1315 ق*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: گستره.
- غنی‌نژاد، موسی (1386). *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*. تهران: نشر مرکز.
- فاتح، مصطفی (1358). *پنجاه سال نفت ایران*. چ 2. تهران: پیام.
- فوران، جان (1378). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. ترجمه احمد تدین. چ 2. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فولر، گراهام (1377). *قبله عالم، ژئوپولوتیک ایران*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.

نظریه ساختاریابی و شکل‌گیری دولت استبدادی ... محمد عابدی اردکانی و همکار

- کرمی‌پور، حمید (1390). «تأثیر ترجمه نظریه‌های ماکس وبر بر دیدگاه مورخان ایرانی». *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*. س 11، ش 1، صص 37-54.
- کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ (1387). *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*. ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- کیویستو، پیتر (1388). *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- گلدستون، جک (1387). *مطالعه نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- گیدنز، آنتونی (1382). *فراسوی چپ و راست*. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- _____ (1386). *راه سوم، بازسازی سوسیال دموکراسی*. ترجمه منوچهر صبوری، چ 2، تهران: نشر شیرازه.
- _____ (1387). *جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- گیلک، محمدعلی (1371). *تاریخ انقلاب جنگل*. چ 2، رشت: نشر گیلکان.
- لویز، خوزه و جان اسکات (1385). *ساخت اجتماعی*. ترجمه حسین قاضیان، تهران: نشر نی.
- مخبرالسلطنه (هدایت)، مهدیقلی (1363). *خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*. تهران: زوار.
- مدنی، میراحمد (1377). *جنبش جنگل و میرزا کوچک خان (خاطرات میراحمد مدنی عضو شورای اتحاد اسلام)*. به کوشش سید محمدتقی میرابوالقاسمی، تهران: نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مروارید، یونس (1377). *از مشروطه تا جمهوری، نگاهی به ادوار مجلس قانونگذاری در دوران مشروطیت*. تهران: اوحدی.
- «مشروح مذاکرات مجلس پنجم»، *روزنامه مرد آزاد*. ش 12، سرطان 1302.
- *روزنامه ایران*. ش 1395، ص 3.
- مکی، حسین (1374). *تاریخ بیست‌ساله ایران*. تهران: علمی.

- منوچهری، عباس (1376). «کودتای سوم اسفند 1299 و سلطانیسم ایرانی». *تاریخ معاصر ایران*. ش 4، صص 9-18.
- میرموسوی، سیدعلی (1384). *اسلام، سنت، دولت مدرن، نوسازی دولت و تحول در اندیشه سیاسی شیعه*. تهران: نشر نی.
- نفیسی، محمدرضا (1371). *نگاهی به سیر اندیشه اقتصادی در عصر پهلوی*. تهران: طرح نو.
- وبر، ماکس (1384). *اقتصاد و جامعه*. ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی و مصطفی عمادزاده. تهران: سمت.
- ونت، الکساندر (1384). *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: وزارت امور خارجه.
- های، کالین (1378). «ساختار و کارگزار» در *روش و نظریه در علوم سیاسی*. تألیف دیوید مارش و جری استوکر. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- _____ (1385). *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (1379). «رژیم سلطانی: مورد رژیم پهلوی در ایران». *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*. ش 153-154.
- _____ (1380). *دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی*. ترجمه حسین افشار. چ 2، تهران: نشر مرکز.
- _____ (1384). *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- _____ (1388). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- Archer, M. (1995). *Realist Social Theoey: The Morpoogenetic: Approach*. Cambrdge: Cambrdge University Press.
- Diba, F. (1986). *Mohammad Mossadegh, A Political Biography*. London: Croom Helm.

نظریه ساختاری و شکل‌گیری دولت استبدادی ... محمد عابدی اردکانی و همکار

- Giddens, A. (1984). *The Constitution of Society*. Cambridge: Polhcy.
- _____ (1998). *The Third Way: The Renewal of Social Democracy*. Cambridge: Polhcy.
- Ruggie, J.G. (1998). *Constructing in the World Policy: Essays on International Institutionalization*. London and NewYork: Routledge.
- Wanlass, L. (1953). *Gettel History of Social Thought*. Bangalore: Institute for Social and Ecomomic Change.